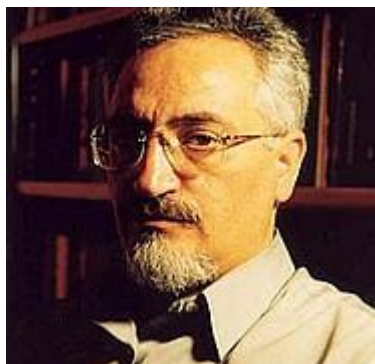


تحصیل به زبان مادری در مصاحبه با علیرضا صرافی

افت تحصیلی در مناطق غیرفارس ایران

[علیرضا جوانبخت](#)



تحصیل به زبان مادری در سالهای اخیر از اصلی ترین خواست های ساکنان مناطق غیرفارس ایران بوده و به گفته گروههای مدافع حقوق بشر، کسانی که در این زمینه فعالیت کرده اند معمولاً با برچسب ها و اتهاماتی نظیر جاسوسی برای بیگانگان و تجزیه طلبی روبرو شده اند.

در خصوص اثرات منفی نداشتن حق تحصیل به زبان مادری و همچنین فعالیت ها و مبارزاتی که با هدف رفع این محرومیت صورت گرفته است، با علیرضا صرافی، نویسنده و روزنامه نگار مصاحبه کرده ایم. علیرضا صرافی، صاحب امتیاز و مدیر مسئول ماهنامه توقیف شده دو زبانه (فارسی و تورکی) *دیماج*، عضو هیئت تحریریه مجله دو زبانه *وارلیق*، محقق مسائل آموزشی، مدرس فولکلور و ادبیات آذربایجان در دانشگاه های تهران، برگزار کننده سمینارهای زبان مادری در تبریز و از مؤسسين شورای ملی صلح است. این مصاحبه از طریق ایمیل انجام شده است.

نداشتن حق تحصیل به زبان مادری چه تاثیری بر افت تحصیلی دانش آموزان دارد؟ آیا این افت تحصیلی نمودی هم در میزان باسوادی دارد یا صرفاً یک مبحث نظری و تئوریک شمرده می شود؟

بله، محرومیت از این حق طبیعی، تاثیر غیرقابل انکاری در افت تحصیلی کودکان دارد. این، هم یکی از اصول اثبات شده و بدیهی علم تعلیم و تربیت شمرده می شود و هم نمودهای آماری آنرا نیز می توانیم به خوبی در جامعه خودمان نشان دهیم. (1) به طور خلاصه باید بگویم مثلاً در آذربایجان علیرغم اینکه از ده-پانزده سال قبل از انقلاب مشروطه، دارای مدارس جدید شده، هنوز پس از گذشت 120 سال نه تنها بیسوادی ریشه کن نشده، بلکه به علت افت مستمر تحصیلی به تدریج از رده اول باسوادی کشور سقوط و اکنون آذربایجان در کنار ده استان کمسواد کشور نشسته است، علاوه بر استانهای آذربایجان، استانهایی نظیر کردستان، بلوچستان و لرستان و ... نیز که اکثریت اهالی آنجا فارس نیستند نیز جزو همین دسته، یعنی جزو ده استان کم سواد قرار دارند. این در حالی است که مثلاً استانی نظیر استان سمنان که مدارس جدید آنجا با اختلافی حدود 40 سال پس از آذربایجان تأسیس شده، در رده دوم

باسوادترین استان‌ها پس از تهران قرار گرفته است. شنیدنی است که از ده استان دارای بالاترین درصد باسواد، هر ده تا آنها بدون استثنا استان‌هایی هستند که اکثریت کودکان آنجا به زبان مادری خود (فارسی) تحصیل می‌کنند.

اجازه می‌خواهم مثال دیگری از همسایه‌های خود بزنم؛ در ترکیه در بیشتر استان‌هایی که اکثریت اهالی آنجا به زبان مادری خود (یعنی به ترکی) تحصیل می‌کنند بیسوادی به صفر رسیده، معه‌ذا در استان‌های جنوب شرقی که دارای اکثریت کردزبان و یا عرب‌زبانند، هنوز درصدی از اهالی مطلقاً بیسواد مانده‌اند، ضمن اینکه متوسط سطح تحصیلی باسوادان این استانها نیز به مراتب پایینتر از متوسط سطح تحصیلی در سایر مناطق ترک‌نشین ترکیه است. بالعکس در همسایه‌های جدید شمالی ما یعنی ارمنستان، آذربایجان و ترکمنستان علیرغم اینکه اهالی این کشورها اقلیت‌های بسیار کوچکی در داخل اتحاد جماهیر شوروی سابق شمرده می‌شدند، اما به دلیل شیوه درست آموزش به زبان مادری، بی‌سوادی از حدود نیم قرن پیش (یعنی از دهه 60 قرن بیستم به این سو) بالکل ریشه‌کن شده است.

به این ترتیب می‌توان گفت این مسئله خاص ایران نیست و در کشورهای دیگر نیز وجود دارد؟

بله، البته در ایران مسئله بسیار حادتر است. در سال 2009 یک گزارشی تحقیقی توسط گروه بین‌المللی حقوق اقلیت‌ها در لندن با همکاری سازمان یونیسف تهیه و منتشر گردیده که حاوی اطلاعات جالبی است، بنابر این گزارش در حال حاضر یکصد میلیون بی‌سواد در دنیا داریم که اکثریت آنها متعلق به بومیان (منظور اهال بومی کشورهای مهاجر نشین آمریکا و استرالیاست) و همچنین اقلیت‌هاست. (2)

در حال حاضر پنج و نیم میلیارد از جمعیت شش و نیم میلیاردی جهان به زبان مادری خود تحصیل می‌کنند؛ یعنی 83 درصد جمعیت جهان به زبان خود تحصیل می‌کنند و تنها یک میلیارد نفر، یعنی هفده درصد که شامل صدها گروه زبانی‌اند و عموماً نیز اقلیت‌های کوچکی در کشورهای متبوعه خود را تشکیل می‌دهند، از امکان تحصیل به زبان مادری محرومند. بنابر این می‌بینید که در اغلب نقاط جهان مسئله تقریباً حل شده و تنها شامل هفده درصد مردم می‌شود، حال آنکه در ایران این مسئله شامل حال دوسوم (شصت و هفت درصد) اهالی اعم از ترک و کرد و لرو عرب و بلوچ و ترکمن و می‌شود. طبق تحلیل‌هایی (بر اساس همین گزارش و سایر آمارهای موجود) از هر هزار دانش‌آموزی که زبان آموزشی آنها با زبان مادریشان یکی است، تنها چهار نفر اصولاً به مدرسه نمی‌روند، حال آنکه این رقم در مورد دانش‌آموزانی که مجبورند به زبان غیرمادری تحصیل کنند سی و هفت نفر است. یعنی 9 برابر بیشتر، به عبارت دیگر در شرایط برابر، از هر ده دانش‌آموزی که به مدرسه نمی‌روند نه نفرشان متعلق به گروهی هستند که اجباراً بایستی به زبان غیرمادری آموزش می‌دیدند. اگر همین نسبت جهانی را در مورد ایران تعمیم دهیم و با فرض وزن جمعیتی غیرفارسی‌ها که حدود دوسوم جمعیت کشور است، می‌توان نتیجه گرفت که در این کشور از هر صد دانش‌آموزی که به مدرسه نمی‌روند نود و پنج نفرشان کسانی هستند که مجبورند به زبان غیرمادری آموزش ببینند.

ظاهراً آمار باسوادی در سراسر کشور اختلاف فاحشی با هم ندارد. چراکه به‌طور متوسط (با ده درصد تولرانس) به‌طور متوسط هشتادوپنج درصد مردم باسوادند.

طبق تعریف سازمان آمار و انفورماتیک ایران، باسواد به کسی اطلاق می‌شود که کلاس اول ابتدائی را گذرانده باشد. (3) یعنی وقتی می‌گوییم که در منطقه‌ای مانند بلوچستان هفتاد و پنج درصد اهالی باسوادند منظور این است که هفتاد و پنج درصد بلوچها کلاس اول ابتدائی را گذرانده‌اند. همین و بس! اما سطح باسوادی چیز دیگری است. شاخص‌هایی در دست است که نشان

می‌دهد اختلاف فاحشی مابین مناطق فارسی زبان ایران با سایر مناطق وجود دارد.

اگر بیست و پنج درصد مردم یک منطقه، حتی یک کلاس نیز درس نخوانده باشند طبیعی است که مابقی اهالی نیز تحصیلات چندان سطح بالایی نخواهند داشت. در این مناطق بسیاری در حد دیپلم ابتدائی و یا مدرسه راهنمایی تحصیلات خود را به پایان برده و از سنین کم وارد بازار کار می‌شوند. در مورد مراحل تحصیلات عالی آماری داریم که حکم فوق را تایید می‌کند. ذیلا خلاصه تحلیل خود را طی جدول زیر ارائه می‌کنم:

درصد پذیرفته‌شدگان سال تحصیلی 77-1376 در دوره‌های بالاتر از متوسطه (4)

درصد پذیرفته‌شدگان	درمانا طق اکثرا	درمانا طق غیر فار سز بان
دوره تحصیلات عالی	فار سز بان	فار سز بان
دوره کاردازی (فوق دیپلم)	58 %	42 %
دوره کارشناسی (لیسانس)	64 %	36 %
دوره کارشناسی ارشد	88 %	12 %
دوره دکتری تخصصی	90 %	10 %

به طوری که می‌بینید هرچه سطح تحصیلات بالاتر می‌رود، متعلقین به ملیت‌های غیرفارس شانس کمتری دارند به طوری که در مرحله دکتری تخصصی تنها ده درصد پذیرفته‌شدگان در مناطق غیرفارسند. به طوری که می‌بینید وزن پذیرفته‌شدگان تحصیلات عالی میان ملیت‌های غیرفارس هیچ تناسبی با وزن جمعیتی آنها ندارد.

آیا تأثیرات منفی محرومیت از حق تحصیل به زبان مادری علاوه بر افت تحصیلی کودکان، ابعاد دیگری هم در جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی و اقتصادی آنها دارد؟

بله مسلما، فردی که در مراحل پایینی به تحصیل خویش پایان داده، زودتر از دیگران وارد بازار کار می شود و عموما در سطح کارهای یدی و کمدرآمد به اشتغال می پردازد، اما آنکه توانسته مثلا تا حد دکترای تخصصی تحصیل کند، عموما در سطوح بالاتر و پردرآمد مشغول می شود، لذا در ادامه محرومیت زبانی در محیط مدرسه، مرحله ای از محرومیت اقتصادی در خارج از مدرسه شروع می شود و به بیان دیگر مسئله ملی رنگ طبقاتی هم به خود می گیرد. در این کشور جغرافیای مناطق نیمه مرفه و نیمه فقیر با جغرافیای منطق باسواد و کمسواد و هر دو نیز با جغرافیای زبانهای فارسی و غیرفارسی تطابق غیر قابل کتمان دارد.

آیا آموزش و تحصیل در زبان مادری، فقط در سالهای اولیه تحصیل اهمیت دارد یا بعد از آن هم مهم است؟

کلیه دانشمندان علم تعلیم و تربیت معتقدند که شروع سوادآموزی برای هر شخص تا پنج سال اول حتما بایستی به زبان مادری باشد، این در یادگیری راحت وی و برقرارکردن ارتباط عاطفی با معلم و محیط مدرسه و تطبیق سریع آموخته های جدید با انباشته های ذهنی پیشین کودک بسیار لازمست. پس از آن دانش آموز می تواند زبان های دیگر را نیز فراگیرد. (5)

قانون اساسی چه حقی برای زبانهای غیرفارسی قائل شده؟ حق تحصیل به زبان مادری یعنی چه؟ آیا منظور فقط یاد گرفتن زبان مذکور است یا اینکه یادگیری دروسی مانند فیزیک، شیمی و ریاضی به زبان مادری هم مد نظر است؟

آنچه که در اصل پانزدهم قانون اساسی پیش بینی شده این است که می توان در کنار زبان فارسی زبان و ادبیات ملیت ها را نیز آموزش داد. اما این اصل اشکالات زیادی دارد: اولاً این یک امر اختیاری و سلیقه ای نیست که در صورت تمایل آنرا بتوان آموزش داد، بلکه یک وظیفه و غیرقابل تخفیف است. ثانياً آموزش زبان مادری و ادبیات هرچند لازم است، اما کافی نیست. برای رفع کامل بی سوادگی و کمسوادگی در کشور بایستی نظام آموزشی متحول شده و آموزش اصولاً به زبان مادری صورت گیرد. این چیزی است که دانشمندان تعلیم و تربیت در آن اتفاق نظر دارند. به این تعبیر حتماً لازمست تدریس کلیه دروس (از جمله خود زبان فارسی نیز) به زبان مادری دانش آموزان صورت پذیرد.

سابقه تدریس زبان های غیرفارسی در تاریخ معاصر چگونه است؟ با توجه به اینکه بنیانگذار مدارس نوین ایران میرزا حسن رشديه، خود از آذربایجان است، آیا در هیچ برهه ای از تاریخ زبان ترکی در مدارس آذربایجان تدریس شده است؟

من در مورد ملیت های دیگر اطلاع وسیعی ندارم اما می دانم که مثلا عربها سابقه ای بیش از کلیه ملل و اقوام ساکن جغرافیای ایران در این مورد دارند. در آذربایجان از بدو شروع تحصیلات به سبک جدید، که بنیانگذار آن میرزا حسن رشديه بود، تا ابتدای روی کار آمدن رضاشاه کتابهای "وطن دلیلی" تالیف میرزا حسن رشديه و کتاب "آنادیلی" نوشته میرزا عبدالرحیم در مدارس آذربایجان تدریس می شده و کلیه صحبت های معلم و شاگردان نیز به زبانی ترکی بوده است. (6) لذا در طول چهل سال از ابتدای شروع تحصیلات جدید در آذربایجان، نه تنها این زبان تدریس شده، بلکه اصولاً سایر دروس نیز از جمله حتی درس عربی و فارسی نیز به ترکی تدریس می شده، (یعنی معلم سر کلاس معنی کلمات و جملات عربی و فارسی را به ترکی به شاگردان تفهیم می کرده و شاگردان نیز سؤالاتشان را در مورد مثلا دستور این زبانها به ترکی از معلمشان می پرسیدند). در آن سالها دانش آموزان آذربایجانی به راحتی به زبان خود می خواندند و می نوشتند، در انقلاب مشروطیت نامه ای توسط دانش آموزان

مدارس تبریز به انجمن ایالتی نوشته شده و توسط نمایندگان آنان در صحن انجمن ایالتی آذربایجان خوانده شده، این نامه به ترکی سلیس است شویوای آن حکایت از سطح بسیار مقبولی از سواد دانش آموزان ترک به زبان مادری در یک قرن پیش دارد. (7)

روشنفکران آذربایجانی و به طور کلی روشنفکران غیرفارسی چه فعالیت‌هایی برای روشنگری در مورد رفع ممنوعیت تحصیل به زبان مادری داشته اند؟

فعالیت‌های روشنفکران غیرفارسی در زمینه دفاع از حق آموزش به زبان مادری بسیار ریشه‌دار است، در اینجا فرصتی برای بازگویی تاریخچه آن در طول قرن اخیر نیست، اما علاوه بر ترکها و ترکمنها و کردها و عربها و بلوچها که برجسته‌ترین مبارزات را در این مورد دارند، نمی‌توان فعالیت‌های قابل تقدیر لرها و گیلک‌ها در زمینه حفظ و تدوین زبان و ادبیات خویش را نادیده گرفت. (چیزی که متأسفانه از نظر بسیاری مغفول مانده).

من ذیلاً به چند مورد از فعالیت‌های مدنی ترکها در دوران پس از انقلاب (با محوریت تأکید بر حقوق زبان مادری) اشاره می‌کنم:

تشکیل کنگره آذربایجان در اسفندماه 1357،

تشکیل جلسات سخنرانی و شعر و موسیقی از اواخر سال 1357 لغایت اوایل سال 1359،

تشکیل دهها جلسه سخنرانی و شعر و موسیقی از سالهای 1370 به بعد انتشار هزاران عنوان کتاب در زمینه ادبیات و زبان و فولکلور و... از سال 1357 به این سو

انتشار دهها نشریه و ماهنامه و روزنامه از سال 1357 تا به حال

انتشار بیش از یکصدو بیست نشریه دانشجویی در طول سالهای 1377 به بعد،

تشکیل جلسات سخنرانی و کنفرانس که بالاترین آن نخستین کنگره زبان مادری در 21 فوریه 1382 در تبریز و با قطعنامه معروف 3333 امضایی بود.

انتشار دهها اعلامیه و نامه سرگشاده با امضای هزاران تن از روشنفکران و نخبگان و هنرمندان

برپایی دهها برنامه خارج از شهر (گلگشت) توأم با سخنرانی و ایفای برنامه‌های هنری که نقطه اوج آن مراسم سالیانه قلعه بابک در دهم تیرماه با شرکت صداهزار نفر که متناوباً در سالهای اواخر دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد ادامه داشت که در آنها نیز یکی از محورهای اصلی مطالبات مطروحه حقوق زبانی بوده‌است.

برگزاری جلسات سخنرانی و جشن در روز جهانی زبان مادری از سال 1382 به بعد

اعتصابات دانشجویی و تحصن‌ها در دفاع از هویت ملی و با طرح مطالبات حقوق زبان مادری که نقطه شروع آن تظاهرات دانشجویان دانشگاه تبریز در نوزده اردیبهشت ماه 1374 و نقطه اوج آن اعتصابات و تظاهرات سرتاسری دانشجویان ترک دانشگاهها در هفته آخر اردیبهشت 1385 بود.

تشکیل و فعال نمودن دهها ان.جی. او. در زمینه‌های زبان، ادبیات و فرهنگ

فعالیت‌های اجتماعی و روشنگرانه با استفاده از فرجه آستانه انتخابات مجلس و ریاست جمهوری که نقطه شروع آن انتخابات دوره پنجم مجلس در سال 1374 بود.

راه انداختن دهها سایت و وبلاگ و برخی مدیاهای الکترونیکی و موارد دیگر

در کلیه این فعالیت ها یکی از محورهای اصلی (و بعضاً تنها محور) حقوق زبانی مردم بوده است.

به نظر شما این فعالیت ها راهگشا بوده است؟

بلی حتما این فعالیت ها در گسترش آگاهی و شعور ملی در میان توده مردم بسیار مهم بوده اند، البته هیچکدام از این فعالیت ها ظاهراً تأثیر مستقیمی در سیاست دولتها نداشته، اما نمی توان از تأثیر آن در ایجاد یک چتر مشروع برای طرح خواسته های مدنی و بالا بردن شعور سیاسی جامعه چشم پوشی کرد، اصولاً فعالیت های نخبگان در میان لایه های مختلف اجتماعی از طریق همین تریبون ها صورت می گیرد، وقتی در سال 1357 کنگره آذربایجان با شرکت قریب به 2000 نفر تشکیل شد، برخی حاضرین در کنگره آنقدر نسبت به حقوق طبیعی خود ناآگاه بودند که در مقابل ما به نوعی جبهه هم می گرفتند. (8)

نازه اینها افرادی بودند که به خود زحمت داده، به کنگره آمده بودند، مردم عادی کوچه و بازار طی چندین نسل آن چنان به قفل زبانی خویش عادت کرده بودند که اغلب آنها امری بدیهی می دانستند و اعتراضی هم بدان نداشتند. حتی ما را نیز شماتت می کردند که چرا با این کارها اتحاد مردم مسلمان را به هم می زنید. ما در آن سالها به زحمت می توانستیم یک نفر همفکر و هم عقیده پیدا کنیم، حال آنکه امروزه می بینیم چه سیل خروشان در میان توده عادی مردم راه افتاده، پس این آگاهی چگونه به آنها منتقل شده؟ مسلماً از همین تریبون هایی که فوقاً بدان اشاره کردم.

شعار "تورک دپلینده مدرسه" یکی از مشهورترین شعارهایی است که از طرف آذربایجانی ها در تجمع های مختلف شنیده می شود و اخیراً بین تماشاگران فوتبال هم رواج زیادی پیدا کرده است. سیر تظاهرات خیابانی و درخواست حقوق زبان مادری چه سابقه ای در حرکت آذربایجان دارد؟

این خواست از شصت و اندی سال پیش مطرح بوده اما طی بیست سال اخیر یکی از موضوعات اصلی گفتمان ترکها را تشکیل می دهد. گفتنی است این خواستها پیش از آنکه در مسابقات فوتبال مطرح شود در بسیاری از عرصه های مبارزات مدنی از جمله در مراسم میلیونی قلعه بابک و نمود پیدا کرده بود.

سابقه مبارزات خیابانی نیز به چند سال پیش بازمی گردد. از سال 1382 تبریز عرصه برگزاری مراسم پی در پی در خیابانها شد. این میدان جدید با پایمردی فعالین فرهنگی و سیاسی و سر مزار سالارملی، گشوده شد. هرچند در جریان جنبش طرفداران شریعتمداری در سالهای 58 و در جریان تظاهرات دانشجویان در سال 74 تظاهرات وسیعی صورت گرفته بود، اما اولی به علت سرکوب شدید و دومی به خاطر محدود شدنش به دانشجویان هیچ کدام نتوانستند بستر مناسبی برای تداوم تظاهرات خیابانی بعدی شوند. اما مراسم سالگرد انقلاب مشروطه در 14 مردادماه 1382 به عنوان الگویی قابل تکرار به مناسبت های تاریخی (که خوشبختانه آذربایجان چنین مناسبت هایی را به وفور در اختیار دارد) قرار گرفته و به تدریج میدان عمل بزرگی برای جوانان شد. کم کم علاوه بر مناسبت های تاریخی و ملی مناسبت های جهانی نیز همچون روز جهانی زبان مادری و روز جهانی زن به آنها اضافه گردید. بدین ترتیب از سال 1382 متوالیا و تقریباً با ریتم سه ماه یکبار شهر تبریز صحنه مراسم مختلف خیابانی بود، که عموماً هم با دخالت پلیس همراه بود. چیزی که شاید در هیچ کدام از شهرهای دیگر ایران تجربه نمی شد. دامنه و تعداد این مراسم از زمستان 1384 گسترش چشمگیری یافت که از جمله اینها تظاهراتی بود که تعدادی از کودکان دبستانی به همراه مادران خویش در روز جهانی زبان مادری به راه انداختند، در این روز همه بآبادکهای در دست گرفته شعارهایی در دفاع از حقوق زبان مادری سر داده و آخر سر نیز قطعنامه ای خواندند که در آن حق تحصیل به زبان مادری را مطالبه کردند. (9)

از اردیبهشت 1385 دامنه این تظاهرات به میادین فوتبال نیز کشیده شد، در جریان مسابقه فوتبالی که در استادبوم باغشمال تشکیل شده بود، تماشاچیان شعارهای ملی و از جمله شعارهایی در دفاع از زبان مادری دادند و سپس با همین حال و هوا تا مرکز شهر تظاهرات کردند.

کلیه این سوابق، در طول چند سال یک تجربه مبارزاتی جاافتاده‌ای در میان جوانان ایجاد کرد، که توانستند طی یک خرداد 85 یک تظاهرات میلیونی را رقم بزنند. در تظاهرات یک خرداد نیز یکی از خواسته‌های مهم رسمیت زبان مادری بود.

هرچند شعارهای دیگری نیز در آن تظاهرات داده شد اما نهایتاً فعالین جنبش توافق کردند که یکی از خواسته‌های اصلی و شعارهای دائمی ما رسمیت زبان مادری باشد. و اکنون نیز تقریباً هر هفته در میادین ورزشی، این شعارها مرتباً تکرار می‌شود.

نشریه توقیف شده دیماج، نشریه‌ای که شما صاحب امتیاز و مدیر مسئول آن بودید، ویژه‌نامه‌هایی در خصوص زبان مادری منتشر کرده بود. مسئولان امر چه دلایلی در خصوص توقیف این ماهنامه ارائه کردند؟ آیا ویژه‌نامه‌های زبان مادری نقشی در توقیف این ماهنامه داشت؟

نشریه ما اصولاً در مورد کلیه مسائل آذربایجان، بخصوص مسئله زبان مادری مقالاتی منتشر می‌ساخت. مقالات منتشره، همه در سطحی علمی و بعضاً در حد آکادمیک بود و ابداً خصلت تهبیجی نداشتند. ما همچنین تنها نشریه‌ای بودیم که مقوله تداخل موضوعی مسئله زبان و مسئله زن در مناطق غیرفارس‌زبان را مطرح کردیم. ما همچنین سه ویژه‌نامه در مورد مسئله زن، دو ویژه‌نامه در مورد فولکلور و ادبیات شفاهی دو ویژه‌نامه در مورد مطبوعات آذربایجان، و در موارد ادبیات معاصر، مسائل اقتصادی آذربایجان و فدرالیسم و تفکر اسطوره‌ای و... یک ویژه‌نامه منتشر ساختیم. همگی حاوی مطالب بسیار مفید و آموزنده و در عین حال بعضاً بکر بودند. در سالهای 83 و 84 با ملاحظه کلیه موازین مدنی مراسم روز جهانی زبان مادری را در محل دفتر نشریه برگزار کردیم. لذا اگر بگوییم دیماج عملاً یکی از کانونهای اصلی طرح مطالبات زبانی و حقوق ملی آذربایجانی‌ها شده بود، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. بدون اینکه از قوانین جاری و عرف و عادت اجتماعی نیز خارج شود. ما هیچ شاکای عمومی و خصوصی نداشتیم، در واقع مشکل آقایان این بود که هیچ بهانه و مهمل قانونی برای تعطیل کردن آن نداشتند، اما در یک مرحله با قطع کردن سهمیه کاغذ به ما ضربه زدند که در این مرحله بسیاری از مطبوعات از انتشار بازماندند، معهذاً من با صرف کلیه اندوخته‌های شخصی خود به انتشار آن ادامه دادم. نهایتاً دیماج با یک نامه یک طرفه از سوی هئیت نظارت بر مطبوعات بدون اخطار قبلی و بدون ارائه دلایل و تعطیل شد؛ بدون اینکه فرصتی برای دفاع قائل شوند. مسلماً یکی از اصلی‌ترین دلایل تعطیلی دیماج تاکید آن بر مسائل خاص ترکها (و به طور اعم همه غیرفارس‌ها) بود که در این میان حقوق زبانی از همه برجسته‌تر بود.

پی نوشتها:

1- در این زمینه می‌توانید به تحلیلهای آماری که از دهسال پیش به تناوب در نشریات مبین، ارمغان آذربایجان، شمس تبریز و دیماج به این قلم تهیه و منتشر شده مراجعه کنید.

2- مراجعه کنید به مقاله غیبت زبان مادری در میلیون‌ها کلاس درس

در این آدرس اینترنتی:

<http://www.hamshahri.org/news/85807.aspx>

- 3- مراجعه کنید به انتشارات مختلف سازمان آمار در زمینه باسوادی.
- 4- مراجعه کنید به سالنامه آماری کشوری سال 1385
- 5- مراجعه کنید به مقاله عدم آموزش به زبان مادری و عواقب آن در آدرس اینترنتی
<http://www.naghola.com/fun-7975.html>
- 6- مراجعه کنید به شماره 13 ماهنامه دیپماج مهرماه 1383
- 7- مراجعه کنید به روزنامه انجمن ایالتی آذربایجان
- 8- در این مورد مراجعه کنید به خاطرات دانشجویی دهه پنجاه نوشته این قلم در نشریه گونش شماره یک، مهر 1386
- 9- یکی از مبتکرین اصلی تظاهرات کودکان در 21 فوریه 1384 زنده یاد مهندس غلامرضا امانی بود.